باسمه تعالی

موضوع: اصول عملیه/استصحاب /ادله/مضمره دوم زراره

خلاصه مباحث گذشته:

**بحث در مورد جریان استصحاب در شبهات حکمیه گذشت و بیان شد که به دلیل ورود اصل عدم جعل بر استصحاب بقای مجعول، در شبهات حکمیه استصحاب جاری نمی شود، در این جلسه به بیان نکات باقی مانده این بحث و در آخر به بیان روایت دوم زراره پرداخته می شود.**

## بی معنایی استصحاب عدم جعل بعنوانه الخاص

استصحاب عدم جعل به معنایی که مرحوم امام می فرمود؛ اصلا معنا ندارد، چرا که اگر منظور از آن اثبات اطلاق است، این اصل مثبت است و اگر مراد تأمین مکلف از عقاب است، فرض این است که مامون بودن اثر جعل خاص نیست، بلکه با جعل عام هم حاصل می شود، لذا اثری ندارد تا جاری شود، بلکه این اطلاق است که اثر دارد و جاری می شود.

دو استدراک نسبت به بحث استصحاب در شبهات حکمیه باقی می ماند.

## استدراک اول

### تعدد موضوع مانع جریان استصحاب (مرحوم خویی)

مرحوم خویی در مقام تمثیل بر قیدیت زمان برای حکم مثالی دارد به این بیان که شک شود در این که حرمت مواقعه مربوط به ایام دم زن است یا این که باید بعد از انقطاع دم غسل هم صورت بگیرد، تا مواقعه حلال باشد، یعنی هر جا بنا شد متعلق حکم در دو زمان متعدد باشد وجودا، زمان محصص است و استصحاب مجعول با قطع نظر از استصحاب جعل هم جاری نمی شود، به این معنا اگر حرمت مواقعه با این زن که قبل از انقطاع ثابت بود بعد از انقطاع هم ثابت باشد، به واسطه استصحاب نمی توان این را گفت چرا که مواقعه قبل از انقطاع با مواقعه بعد از آن متفاوت است، بنابراین اثبات حکم در این مواقعه بعد از انقطاع دم، بقای حکم نیست و این استصحاب از اقسام استصحاب کلی قسم ثالث است که جریان ندارد، در ما نحن فیه در هر لحظه ای مواقعه حرام است و هر فردی از مواقعه یک حرمت دارد، بعد از انقطاع دم هم فرد دیگری از حرام وجود دارد، لذا در جایی که فرض شود متعلق حکم متعدد است و زمان هم موجب تعدد در متعلق حکم باشد؛ در این صورت استصحاب در مجعول موضوع ندارد؛ چرا که ثبوت حکم در ظرف شک بقا محسوب نمی شود.

### اشکال: تعدد حالت از حیث وجود خارجی غیر از تعدد موضوع

در این مورد با قطع نظر از معارضه استصحاب مجعول جاری است؛ چرا که ملاک در جریان استصحاب، وحدت موضوع است، نه وحدت متعلق آن وجودا، یعنی این زن قبل از انقطاع دم و بعد از آن دو موضوع نیست، لذا می توان حرمت در حال اول را به واسطه استصحاب در حال دوم استصحاب نمود و حکم به بقای حرمت حال اول نسبت به حال دوم نمود.

## استدراک دوم: توهم استصحاب بودن اصل عدم نسخ

### استصحاب عدم فعلیت حکم معارض با استصحاب بقای وجوب

استصحاب بودن اصل عدم نسخ مسامحه است، لذا چگونه برخی بزرگان در شک در نسخ به استصحاب تمسک نموده اند.

مرحوم صدر در مقام، با فرض استصحاب بودن اصل عدم نسخ، آن را معارض با استصحاب عدم جعل وجوب در زمان محتمل النسخ می داند، چرا که نسخ نزد امامیه دفع الحکم است نه رفع الحکم، لذا استصحاب بقای وجوب جمعه با استصحاب عدم جعل وجوب جمعه نسبت به زمان محتمل النسخ معارضه می کند، و تصویر دیگر جریان استصحاب همین تعدد متعلق است که نماز جمعه در جمعه قبلی متفاوت با نماز جمعه در این هفته است، مرحوم صدر جدای از این دو، شبهه ای دارد به این بیان که معارضی برای این استصحاب عدم نسخ وجود دارد که همان استصحاب عدم فعلیت حکم است، یعنی تا ظهر جمعه نیامده است که هنوز وجوب نمازی محقق نشده است، همین عدم وجوب استصحاب می شود و این غیر استصحاب عدم جعل و غیر از تعدد متعلقی است که بیان شد.

### جواب مرحوم صدر

در ادامه مرحوم صدر در صدد حل این شبهه می آید به بیانی که محصل آن این است که؛ اگر مراد استصحاب عدم وجوب جمعه خاص است، احتمال اختصاص وجود ندارد، و اگر مراد عدم مجعول به همان جعل عام است، این عدم به عدم وجوب جمعه قبل منتقض شده است و نسبت به جمعه بعدی جاری نمی شود، و وجوب جمعه بعدی وجوب متصل به عدم جعل قبل از تشریع نیست.

### جواب مختار

استصحاب در عدم جمعه ای که قبل از زوال مفروض بود، جاری نمی شود، چرا که شک در این که جمعه بعد از زوال ظهر، نماز واجب است، مسبب از حکم عام است، یعنی ناشی از احتمال نسخ است، و با استصحاب سبب نوبت به این استصحاب نمی رسد.

### استصحاب نبودن اصل عدم نسخ

اما عمده این است که اصل عدم نسخ اصلا استصحاب نیست، و استصحاب بودن آن توهمی بیش نیستف بلکه این اصل، عبارت از عموم ازمانی دلیل منسوخ است و مرد آن به اصل عدم تخصیص است که اصل عملی نیست، کما این که در شک در عموم اصل امر این گونه است و اصل عملی نیست، و از طرفی این که نسخ دفع است نه رفع است، هم امری موهوم است، بلکه رفع است ولی رفع نسبت به حکم انشایی است، حقیقت نسخ رفع است که نسبت به شارع قطعا ناشی از جهل نیست اما نسبت به دیگران ممکن است ناشی از جهل باشد و ممکن است به مصلحت دیگری باشد.

بنابراین اصل عدم نسخ، عموم ازمانی دلیل محتمل النسخ است، لذا حتی منکرین استصحاب هم اصل عدم نسخ را پذیرفته اند.

# روایت دوم: مضمره دوم زراره

این روایت را مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار نقل نموده است ولی در وسائل این روایت تقطیع شده است، و از آن جا که دو فقره این روایت دال بر استصحاب است، مناسب است به نقل کامل آن در تهذیب مراجعه شود، البته مشکل اضمار در این روایت به همان بیانی که در مضمره اول گذشت، حل می شود و نیازی به تکرار این راه حل نیست.

«عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ: أَصَابَ ثَوْبِي دَمُ رُعَافٍ أَوْ غَيْرُهُ أَوْ شَيْ‌ءٌ مِنْ مَنِيٍّ فَعَلَّمْتُ أَثَرَهُ إِلَى أَنْ أُصِيبَ لَهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَصَبْتُ وَ حَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَ نَسِيتُ أَنَّ بِثَوْبِي شَيْئاً وَ صَلَّيْتُ ثُمَّ إِنِّي ذَكَرْتُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ تُعِيدُ الصَّلَاةَ وَ تَغْسِلُهُ، قُلْتُ: فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ رَأَيْتُ مَوْضِعَهُ وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ‌ فَطَلَبْتُهُ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَلَمَّا صَلَّيْتُ وَجَدْتُهُ، قَالَ: تَغْسِلُهُ وَ تُعِيدُ، قُلْتُ: فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيَقَّنْ ذَلِكَ فَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً ثُمَّ صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ فِيهِ قَالَ تَغْسِلُهُ وَ لَا تُعِيدُ الصَّلَاةَ، قُلْتُ: لِمَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَكْتَ، فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَدا،ً قُلْتُ فَإِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَدْرِ أَيْنَ هُوَ فَأَغْسِلَهُ قَالَ تَغْسِلُ مِنْ ثَوْبِكَ النَّاحِيَةَ الَّتِي تَرَى أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهَا حَتَّى تَكُونَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ قُلْتُ فَهَلْ عَلَيَّ إِنْ شَكَكْتُ فِي أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْ‌ءٌ أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّكَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تُذْهِبَ الشَّكَّ الَّذِي وَقَعَ فِي نَفْسِكَ قُلْتُ إِنْ رَأَيْتُهُ فِي ثَوْبِي وَ أَنَا فِي الصَّلَاةِ قَالَ تَنْقُضُ الصَّلَاةَ وَ تُعِيدُ إِذَا شَكَكْتَ فِي مَوْضِعٍ مِنْهُ ثُمَّ رَأَيْتَهُ وَ إِنْ لَمْ تَشُكَّ ثُمَّ رَأَيْتَهُ رَطْباً قَطَعْتَ الصَّلَاةَ وَ غَسَلْتَهُ ثُمَّ بَنَيْتَ عَلَى الصَّلَاةِ لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي لَعَلَّهُ شَيْ‌ءٌ أُوقِعَ عَلَيْكَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ.»[[1]](#footnote-1)

1. . تهذيب الأحكام، ج‌1، ص: 421. [↑](#footnote-ref-1)